

## المرسى الخامس:

### توقفگاه پنجم:

جلجامش ابن نנסونا الأم الباكية على دموزي !

گیگمش پسر نانسونا، مادری مویهکنان بر دموزی!

دموزي:

« راح قلبي إلى السهل نائحاً نائحاً

إني أنا سيدة أي - أنا التي تحطم بلاد الأعداء،

إني أنا نנסونا أم السيد العظيم ([25])

إني أنا كشتن - أنا أخت الفتى المقدس

راح قلبي إلى السهل نائحاً نائحاً

راح إلى مكان الفتى،

راح إلى مكان دموزي،

إلى العالم الأسفل، مستوطن الراعي

راح قلبي إلى السهل نائحاً نائحاً

إلى المكان الذي ربط فيه الفتى،

إلى المكان الذي احتجز فيه دموزي ...

راح قلبي إلى السهل نائحاً نائحاً « [عشتار ومأساة تموز - د. فاضل عبد الواحد علي].

دموزی:

«قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،  
منم بانوی عالی‌مقام - همان‌که سرزمین دشمنان را درهم می‌کوبد،  
منم نانسونا، مادر آن سرور بزرگ» [۲۵]  
منم کِشِتن - خواهر جوانمرد مقدس،  
قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،  
به مکان جوانمرد رفت،  
به جایگاه دموزی،  
به جهان زیرین، مأوای چوپان،  
قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،  
به‌جایی که جوانمرد آنجا به بند کشیده شد،  
به‌جایی که دموزی در آن اسیر شد...  
قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد» ([ایشتار و مصیبت تموز- د. فاضل عبدالواحد علی.])

جلجامش:

خطاب آنکیدو لجلجامش:

« إنك الرجل الأوحـد،

أنت الذي حملتـك أمك،

ولدتك أمك نـسون .....

ورفع أنلیل رأسك عالیاً علی الناس،

وقدر إلیك الملوکیة علی البشر « [ملحمة جـلجامش - طه باقر].

گیلگمش:

خطاب انکیدو به گیلگمش:

«تو همان یگانه مردی،

تویی که مادرت تو را آبستن شد،

مادرت نانسون تو را به دنیا آورد، ...

انلیل تو را برتر از مردم قرار داد،

و پادشاهی بر مردمان را برایت مقدر ساخت». (حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.)

ملحمة جلجامش می‌کند آن نقرأ فیها تاریخ الإنسانیة الآتی (26) و لیس الماضي كما يتصور بعض شراحها، و يمكن أن نقرأ فیها قصة المنقذ للنوع الإنسانی من حیوانیته التي كانت - وللأسف - حاضرة على الدوام وبقوة خصوصاً في المواجهات الكبرى:

﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ...﴾ [الجمعة: 5].

﴿كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ...﴾ [الأعراف:

176].

﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا...﴾ [المائدة: 60].

در حماسه‌ی گیلگمش می‌توان تاریخ آینده‌ی بشریت را خواند (26) و نه تاریخ گذشته؛ همان‌گونه که برخی شارحان حماسه چنین گمان کرده‌اند؛ همچنین در این حماسه می‌توان داستان نجات‌دهنده‌ی نوع انسان از حیوانیتش را خواند؛ حیوانیتی که متأسفانه همیشه و به‌گونه‌ای مقتدرانه در صحنه حضور دارد، به‌ویژه به هنگام وقوع رویارویی‌های بزرگ:

﴿مانند آن خر است که کتابهایی را حمل می‌کند، بد داستانی است

داستان مردمی که...﴾ [جمعه، آیه‌ی 5].

﴿مَثَلُ أَوْ چُون مَثَلُ آن سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون آورد و اگر رهایش کنی، باز هم زبان از دهان بیرون آرد، مثل آنان

که...﴾ [اعراف، آیه‌ی 176].

﴿و بعضی را بوزینه و خوک گردانیده است و طاغوت را عبادت کردند،

اینان را بدترین جایگاه است...﴾ [مائدة، آیه‌ی 60].

المنقذ الذي ذاع صيته منذ آلاف السنين وانتقل خبره عبر القارات، فوصل من بلاد ما بين النهرين إلى شمال أفريقيا، فنجد صوراً رمزية له في الآثار المصرية:

در آثار باستانی مصر، تصاویر سمبلیکی از آن منجی که طی هزاران سال نام نیکش منتشر و معروف شده و خبرش قاره‌ها را در نور دیده و از بین‌النهرین به شمال آفریقا رسیده، مشاهده می‌گردد:

[صورة رجل قائم ممسك بكل وقار ثورين قائمين واحد عن يمينه والآخر عن يساره. وهذا منظر نشاهده على عدد كبير من الآثار البابلية ويمثل عادة (جلجامش) في صراعه مع الحيوانات المتوحشة] [أساطير بابل - شارل فيروللو].

[تصویر مردی قائم (ایستاده) که با کمال سنگینی و متانت، دو گاو نر ایستاده را بر دست گرفته است، یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپش. این تصویر را بر تعداد زیادی از آثار باستانی بابلی می‌بینیم و معمولاً به نبرد (گیلگمش) با حیوانات وحشی اشاره دارد]. [اساطير بابل- شارل فيروللو].

جلجامش في الملحمة (ثلاثه إله) ونجد قصته - وهو صاحب الطوفان الثاني - مرتبطة بقصة جده السومري زيوسو درا (نوح) والبابلي اوتو - نبشتم (نوح) صاحب الطوفان الأول، بل ربما أهم أسفار جلجامش في الملحمة هو سفره ليلتقي بجده نوح - اوتو نبشتم الخالد مع الآلهة ويسأله عن السر الذي يمكنه أن يتخلص من ثلثه الإنساني ليخلد مع الآلهة كجده نوح (ع)، أو بعبارة أخرى: ليكتب اسمه في سجل الحياة الأبدية بجداره ويكون من

الخالدین روحیاً، فالمسألة متعلقة بروحه، فثلاثاه إله وأراد أن يجعل ثلثه الباقي كذلك، ولا علاقة للأمر بالخلود الجسماني كما توهم شرّاح الملحمة.

گیلگمش در حماسه (دو سومش خداست) و داستان او را - که صاحب طوفان دوم است- با ماجرای جد سومری‌اش، زیوسودرا (نوح ع) و اوتناپیشتم بابلی (نوح ع) -صاحب طوفان اول- مرتبط می‌یابیم؛ حتی چه‌بسا مهم‌ترین سفر گیلگمش در حماسه، سفر وی برای دیدار با جدش نوح ع (اوتناپیشتم جاودان) همراه خدایگان است و از او رازی را می‌پرسد که با آن می‌تواند از یکسوم انسانی‌اش خلاص شود تا همچون جدش نوح ع با خدایان جاودان بماند؛ یا به‌بارتدیگر: با شایستگی اسمش را در طومار زندگی ابدی درج کند و از لحاظ روحی جزو جاودانان باشد؛ بنابراین مسئله به روحش - که دو سومش الهه است- بستگی دارد و او می‌خواست یکسوم باقیمانده را نیز مانند آن دو سوم کند. برخلاف پندار برخی مفسرین حماسه، این موضوع هیچ ارتباطی با جاودانگی جسمانی ندارد.

نجد جلامش - في بعض النصوص- واضحاً أنه منقذ ورمز للعدالة ينتظره الجميع ويتداولون قصته:

«لازم أبطال أورك حجاتهم متدمرين شاكين

لم يترك جلامش ابناً لأبيه

ولم تنقطع مظالمه عن الناس ليل نهار

ولكن جلامش هو راعي أورك،

السور والحمى

إنه راعينا: قوي وجميل وحكيم

لم يترك جلامش عذراء لحبيبتها

ولا ابنة المقاتل ولا خطيبة البطل .....» [ملحمة جلامش - طه باقر].

در بعضی متون به‌روشنی می‌بینیم که گیلگمش همان منجی و نماد عدالت است که همه منتظر او هستند و قصه‌اش دهان‌به‌دهان بازگو می‌شود: «دلاوران اوروک ناگزیر در اتاق‌های خود، مغموم و معترض ماندند. گیلگمش هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت، و ستم‌های شبانه‌روز او بر مردم پایانی نداشت، اما گیلگمش حامی و نگهدار اوروک است، حصار و حامی، او پشتیبان ماست: نیرومند، زیبا و حکیم گیلگمش هیچ دوشیزه‌ای را برای محبوبش باقی نگذاشت، و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان...» ([حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.])

من غير المعقول - كما فهم بعض المختصين بالحضارة السومرية - أن يكون المقصود بهذه المقاطع اعتداء جلامش على أعراض الناس أو ظلمهم، وإلا لكانت الملحمة متناقضة تماماً، فجلامش وُصف في بدايتها بأرقى ما يمكن أن يُوصف به، حاكم عادل، بل في نفس هذه الأسطر وصف بأنه حكيم، فكيف يعتدي ملك حكيم على أعراض رعيته ويظلمهم؟!

برخلاف تصور برخی سومرشناسان، معقول نیست مراد از این قطعه‌ها، دست‌درازی گیلگمش به ناموس‌های مردم یا ستم‌ورزی به آنها باشد؛ چرا که در این صورت حماسه کاملاً متناقض خواهد شد؛ زیرا گیلگمش در ابتدا به والاترین صفاتی که می‌توان یک حاکم عادل را با آنها توصیف کرد، یاد می‌شود؛ حتی در همین سطور نیز او حکیم توصیف می‌شود. حال چگونه ممکن است یک پادشاه حکیم، به ناموس‌های رعیت خود تجاوز کند و آنها را مورد ظلم و ستم قرار دهد؟!

ثم إنَّ الجزء الآتي من الملحمة سيصف جلجامش بوصف مثالي، مثل:  
الإيثار والشجاعة والإخلاص، ولهذا فهكذا نصوص إما أن تكون تحريفاً  
مقصوداً حُثِر في النص، أو إنها رمزية وبالتالي تحتاج إلى تأويل وبيان.

بخش بعدی حماسه نیز گیلگمش را با صفاتی والا همچون ایثار، شجاعت  
و اخلاص می‌ستاید؛ بنابراین چنین متونی یا بطور عمدی تحریف شده‌اند و  
یا سمبلیک می‌باشند و در نتیجه به تفسیر و توضیح نیاز دارند.

وإذا قرأنا النص بتدبر سنجد أن المراد هو منقذ النوع الإنساني من  
حيوانيته، منقذ النوع الإنساني الذي رافقت قصته كل الأمم، لأنَّ الذين  
يسبقون زمن بعثه إذا لم تكن أممهم مهياً لاستقباله فعلى الأقل هناك أفراد  
في تلك الأمم يمكن أن تنقذهم قصته التي يتداولونها، إنه الشخص الذي  
سيربطهم بالله وسيفتح باب السماء ليعلم كل من يريد أن يسمع وحيّاً  
عظيماً يُعَرِّفُهُ بالحقيقة فيشغف بها، الحقيقة التي أظهرتنا من العدم، الحقيقة  
التي خُلِقْنَا لنعرفها، ولهذا فهو سيشغل الجميع بالله وليس بشخصه هو؛ لأنه  
لو شغلهم بنفسه أو تركهم ينشغلون به دون أن ينبههم فلن يكون هناك فرق  
بينه وبين أي طاغية ظالم يريد الشهرة والسمعة.

اگر متن را با دقت بخوانیم درمی‌یابیم که منظور، همان نجات‌دهنده‌ی نوع  
انسان از حیوانیتش می‌باشد؛ نجات‌دهنده‌ی نوع انسان که همه‌ی امته‌ها،  
قصه‌ی او را بازگو می‌کنند؛ زیرا اگرچه امتهایی که پیش از زمان مبعوث  
شدن او زندگی می‌کرده‌اند، فاقد آمادگی کافی برای استقبال از او بوده‌اند  
ولی حداقل افرادی در آن امته‌ها وجود داشته که چه‌بسا این داستان که آن  
را سینه‌به‌سینه بازگو می‌کنند، آن‌ها را نجات دهد. او همان کسی است که  
ایشان را به خدا مرتبط می‌سازد و دروازه‌ی آسمان را می‌گشاید تا هرکس

بخواهد، وحی عظیم را که آشنا کننده‌ی وی با حقیقتی وجدآور است، بشنود؛ همان حقیقتی که ما را از عدم پدیدار ساخت؛ همان حقیقتی که ما آفریده شدیم تا آن را بشناسیم؛ بنابراین او همه را به خدا مشغول خواهد ساخت، نه به خودش؛ چرا که اگر وی ایشان را به خودش مشغول و سرگرم سازد - بدون آنکه هوشیارشان نماید- فرقی بین او و هر طاغوت ستمگری که در پی شهرت و آوازه است، وجود نخواهد داشت.

الآن، یمكننا أن نفهم جيداً لماذا «لازم أبطال أوروک حجراتهم متذمرین شاکین»، ولماذا «لم يترك جلجامش ابناً لأبيه ... ولم يترك جلجامش عذراءً لحبيبها ولا ابنة المقاتل ولا خطيبة البطل»، لأنهم جميعاً شُغِفُوا بِاللَّهِ وتعلّقوا به سبحانه، جاء جلجامش المخلص وفتح لهؤلاء المخلصين، الذين سيكونون في زمنٍ معيّن، بابَ وحی عظیم وعلمهم كيف يتعلّقون بالله وكيف يحبون الله وكيف يسمعون الله في كل شيء.

اکنون به‌خوبی می‌توانیم دریابیم که چرا «دلاوران اوروک ناگزیر در اتاقهای خود، مغموم و معترض ماندند» و چرا «گیلگمش هیچ فرزندی برای پدر خویش باقی نگذاشت ... و گیلگمش هیچ دوشیزهای را برای محبوبش باقی نگذاشت و نه دختر جنگجو و نه نامزد قهرمان»؛ زیرا آنها جملگی دل‌بسته‌ی خداوند سبحان شدند و به او تعلق‌خاطر یافتند. گیلگمش نجات‌دهنده آمد و برای این نجات‌یافتگان که در زمانی مشخص پدیدار خواهند شد، دروازه‌ی وحی عظیم را گشود و به آنها آموخت که چگونه به خدا دل‌بستگی یابند، چگونه خدا را دوست بدارند و او را در همه‌چیز ببینند و بشنوند.

ولو رجعت للسومريين لوجدتهم يتشوقون لهذه الأمور:  
(هو جلجامش الذي معناه: المحارب الذي في المقدمة، والرجل الذي سيكون  
نواة لشجرة جديدة).

اگر به آثار سومریان مراجعه کنید، اشتیاق آن‌ها نسبت به این امور را  
درخواهید یافت:  
(او گیلگمش است که چنین معنا می‌دهد: جنگجویی که پیشاهنگ است و  
مردی که بذره‌ای درختی جدید خواهد بود).

جلجامش الشخصية المقدسة عند السومريين أو الاكاديين (البابليين -  
الآشوريين) وكثير من شعوب العالم القديم يوصف بدقة في ملحمة جلجامش  
(ثلثان منه إله وثلثه الباقي بشر)، أي أنّ النور في وجوده غالب على الجانب  
المظلم أو الأنا، ولكنه يبحث في النهاية عن سرّ الخلاص النهائي من هذه  
الظلمة، وحتى معنى اسم جلجامش دال على مهمته، فهو المحارب الذي في  
المقدمة.

گیلگمش شخصیت مقدس سومریان یا اکدیان (بابلیان و آشوریان) و  
بسیاری از ملل جهان باستان به شمار می‌رود. در حماسه‌ی گیلگمش وی  
به‌دقت توصیف شده است: (دو سوم او از خدایان است و یکسوم از  
انسان) یعنی در وجود او، نور بر جنبه‌ی تاریکی یا منیت غالب است، ولی  
در نهایت، او به دنبال یافتن رمز نهایی رهایی از این ظلمت و تاریکی  
می‌باشد. حتی معنای اسم گیلگمش نیز بر وظیفه‌ی او دلالت دارد:  
جنگجویی که پیشاهنگ است.

وفي الملحمة:

هو: المحارب الذي قتل الشيطان خمبابا، ([27])

وهو: المحارب الذي أهان عشتار (الدنيا)،

وهو: المحارب الذي سحق نفسه،

وهو أيضاً الشخص الذي سيكون نواة لشجرة إنسانية جديدة تنتصر على حيوانيتها، [هذا ولا يعلم معنى اسم جلجامش بالضبط. وقد ذكرت بعض النصوص الاكديّة معناها "المحارب الذي في المقدمة". كما أنّ هناك احتمالاً لاسمه السومري، معناه "الرجل الذي سيكون نواة لشجرة جديدة"، أي "الرجل الذي سيولد أسرة"] [ملحمة جلجامش - طه باقر].

در حماسه:

او جنگجویی است که شیطان هومبابا را کشت؛ ([۲۷])

و او جنگجویی است که به ایشتار (دنیا) اهانت ورزید؛

و او جنگجویی است که بر نفسش پا گذاشت؛

و نیز او همان کسی است که بذر درخت انسانیت جدیدی خواهد بود که بر حیوانیتش پیروز می‌گردد.

[معنای دقیق اسم گیلگمش مشخص نیست. در بعضی متون اکدی به

"جنگجویی که پیشاهنگ است" معنا شده است. احتمالات دیگری برای

این اسم سومری وجود دارد، به معنای "مردی که بذره‌ای درخت جدید

خواهد بود" یعنی "مردی که خانواده‌ای خواهد ساخت". ([حماسه‌ی گیلگمش - طه

باقر].)

لعل أعظم تشويه تتعرض له هذه الملاحم هو إسقاط الشخصيات الملحمية على مصاديق خاطئة نتيجة الاشتباه، كإسقاطها على ملوك وردت أسماءهم في سجل الملوك، مثلاً عندما يتم إسقاط شخصية جلجامش الملحمية على الملك جلجامش رغم اختلاف أسماء الآباء والنسب فهذا تماماً كمن يقول اليوم وهو يقرأ قصة المهدي الملحمية التي ذكرها النبي محمد في روايات كثيرة إنّ

هناك ملكاً في دولة بني العباس قبل أكثر من ألف عام اسمه المهدي، وهو يعتقد أنّ المقصود بقصة المهدي الإسلامي الملحمية هو ذلك الملك العباسي ([28]).

شاید یکی از بزرگترین تخریب‌هایی که گریبان‌گیر این حماسه شده، نازل کردن سطح شخصیت‌های حماسه و انطباق نادرست آن‌ها بر مصادیق غلط باشد، مانند پایین آوردن آن‌ها به سطح پادشاهانی که اسامی آن‌ها در فهرست پادشاهان قید شده است. مثلاً وقتی شخصیت گیلگمش حماسی، به گیلگمش پادشاه نسبت داده می‌شود - با وجود تفاوت در اسامی پدران و نسب آن‌ها - دقیقاً مانند این است که کسی امروزه داستان مهدی حماسی را که حضرت محمد ص در روایات بسیاری ذکر فرموده‌اند، بخواند و بگوید بیش از هزار سال پیش پادشاهی در دولت عباسی وجود داشته که نامش مهدی بوده و مقصود از مهدی در حماسه‌ی اسلامی همان پادشاه عباسی است. ([۲۸])

وهذا للأسف حصل كثيراً مع جلجامش، مع أنّ بعض الباحثين المتخصصين في الآثار السومرية صرّحوا بأنه لا يصح اعتبار جلجامش الملحمة هو نفسه جلجامش التاريخ بناء على تشابه الأسماء فقط:

متأسفانه چنین چیزی به‌دفعات برای گیلگمش رخ داده است. حال آنکه برخی کارشناسان متخصص در آثار باستانی سومری تصریح کرده‌اند که فقط با استناد به تشابه اسامی، صحیح نیست گیلگمش حماسی را همان گیلگمش تاریخی بدانیم.

يقول شارل فيروللو: [إذن توجد أسباب تجعلنا نؤمن بأنه كان يوجد في زمن قديم جداً ملك اسمه (جلجامش). وهذا الاسم مندرج في لأحة ملوك أوروك -

كشفت حديثاً - ولكنه ليس في أول القائمة - كما ينتظر - فجلجامش التاريخ لم يؤسس دولة بل كان في عداد ملوك - لا نعرف عنهم شيئاً من الوجهة التاريخية إلا أسماءهم ..... وعلى أية حال، ليس (جلجامش) الذي كتب عنه التاريخ سطرين يسترعي انتباهنا، ولكن (جلجامش) الذي وصلتنا أسطوره الشعرية [أساطير بابل وكنعان].

شارل ویرولو میگوید: [بنابراین دلایلی وجود دارد که ما را مطمئن میسازد به اینکه در زمانهای بسیار دور، پادشاهی به نام (گیلگمش) بوده و این اسم در فهرست پادشاهان اوروک که بهتازگی کشف شده مندرج می باشد؛ ولی برخلاف انتظار، در ابتدای فهرست قرار ندارد؛ بنابراین گیلگمش تاریخی، هیچ سلسله ای بنیان ننهاد، بلکه در شمار پادشاهانی بوده است که ما از لحاظ تاریخی بهجز اسامی شان چیز دیگری از آنها نمی دانیم ... بهرحال (گیلگمش) که تاریخ دو خط در مورد او مطلب نگاشته نظر ما را به خود جلب نمی کند، برخلاف گیلگمش که شعر اسطوره ای او به ما رسیده است]. (اساطیر بابل و کنعان - ویرولو.)

ملحمة جلجامش التي كان ملوك سومر وأكاد وأيضاً بابل وحتى آشور يضعونها في مکتباتهم ويهتمون بها، وكانت عندهم وعند الناس كأنها تعويذة أو كتاب مقدس أعتقد أنها جديرة بالتأمل والبحث في: هل أنها كانت تمثل قصة الشخص الآتي الذي ينتظره السومريون أو الاكديون والبابليون والآشوريون كمنقذ ومخلص؟

به نظر من حماسه ی گیلگمش که پادشاهان سومر، اکد، بابل و حتی آشور آن را در کتابخانه های شان قرار می دادند، به آن توجه ویژه ای داشتند و از دید ایشان و مردم جایگاهی همچون تعوید یا کتاب مقدس داشته، در خور آن است که مورد اهتمام قرار گیرد و درباره اش تحقیق و پژوهش شود که:

آيا اين حماسه، بيان داستان شخصی است که خواهد آمد و سومريان، اکديان، بابليان و آشوريان به‌عنوان يک منجی و رهايی‌بخش منتظر اويند؟

يقول طه باقر: [والبطل جلجامش نفسه انتقل اسمه إلى معظم آداب الأمم القديمة أو إن أعماله نسبت إلى أبطال الأمم الأخرى مثل هرقل والاسكندر وذي القرنين والبطل أوديسوس في الاوديسة] [طه باقر - ملحمة جلجامش].

طه باقر می‌گوید: [گیلگمش قهرمان، کسی است که نامش به بسیاری از آداب و رسوم امتهای کهن نسبت داده می‌شود و یا کارهایش به قهرمانان دیگر ملتها منتسب می‌گردد؛ مانند هراکلیوس، اسکندر، ذوالقرنین و ادیسیوس قهرمان ادیسه]. [حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.]

وقال أيضاً: [عجباً من كان جلجامش هذا الذي أصبح مثلاً يحتذى به لدى أبطال الأمم الأخرى؟!].

وی همچنین می‌گوید: [شگفتا! این گیلگمش کیست که چون الگویی نمونه، مقتدای قهرمانان دیگر امتهاست؟!].

ويقول شارل فيروللو: [ولقد عرف المصريون - في الزمن القديم - الشخصية التي نحن بصدها إذ عثر في وادي النيل في جبل الارك على مدية شفرتها من صوان لامن معدن ومقبضها من عاج تحمل على احد وجهيها صورة رجل قائم ممسك بكل وقار ثورين قائمين واحد عن يمينه والآخر عن يساره. وهذا منظر نشاهده على عدد كبير من الآثار البابلية ويمثل عادة (جلجامش) في صراعه مع الحيوانات المتوحشة] [أساطير بابل - شارل فيروللو].

و دکتر شارل ویرولو می‌گوید: [مصریان در زمان‌های کهن شخصیتی را که ما در پی آن هستیم، می‌شناخته‌اند. در بیابان نیل در کوه اراک خنجری پیدا شده که تیغ آن از سنگ خارا و نه از معدن و دسته‌ی آن از عاج است. بر یک طرف آن تصویر مردی ایستاده قرار دارد که با کمال سنگینی و متانت، دو گاو نر ایستاده را بر دست گرفته است، یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپش؛ و این تصویر را در بسیاری از آثار باستانی بابلیان می‌بینیم که به نبرد (گیلگمش) با حیوانات وحشی اشاره دارد]. (اساطیر بابل و کنعان - ویرولو.)

إذن، جلجامش ليس مجرد شخص عادل أو صالح، وليس مجرد ملك أو سيكون ملكاً في يوم ما، بل جلجامش شخصية أممية وهو مثال يقتدي به أبطال الأمم كما نقلت لنا الآثار، وكون جلجامش شخصية أممية فهذا هو الأمر الوحيد الذي يمكن أن يفسر وجود نسخ من ملحمة جلجامش في دول مختلفة وحتى بغير لغاتها:

بنابراین گیلگمش صرفاً شخصی عادل یا صالح نیست؛ و نه فقط پادشاه یا کسی که در روزگاری پادشاه خواهد شد؛ بلکه وی شخصیتی جهانی بوده و طبق آنچه آثار کهن برای ما نقل کرده‌اند، الگویی است که قهرمانان ملتها به او اقتدا می‌کنند. جهانی بودن شخصیت گیلگمش، تنها توضیحی است که می‌تواند وجود نسخه‌های مختلفی از حماسه‌ی گیلگمش در کشورهای مختلف و حتی به دیگر زبان‌ها را تفسیر و رمزگشایی کند:

[ولعل خير ما يكشف عن أثرها العظيم في عقول أبناء الحضارات القديمة المدى الواسع الذي انتشرت فيه في العالم القديم. فبالنسبة لسكان العراق الاقدمين لم يقتصر تداولها على سكان القسم الجنوبي والوسطى من

العراق، وهو القسم الذي عرف باسم بلاد سومر وأكد، بل تسربت أيضاً إلى القسم الشمالي أي إلى بلاد آشور. فقد وجدت نسخ كثيرة لها في حواضر العراق القديم من عهد ازدهار الحضارة البابلية في العهد البابلي القديم (الألف الثاني ق . م) أما بالنسبة لبلاد آشور فإن آخر نشرة كاملة وصلت إلينا قد وجدت نصوصها في خزانة كتب الملك الآشوري آشور بانيبال الشهيرة ..... وبالنسبة لمراكز الحضارات القديمة سبق لنا أن نوهنا بعثور الباحثين على نسخ كثيرة من أجزاءها في أقاليم نائية مثل الأناضول، موطن الحضارة الحثية، وقد دون بعض هذه النصوص باللغة البابلية القديمة، كما وجدت أيضاً ترجمات إلى اللغتين الحثية والهورية. وحديثاً تم اكتشاف مثير لنسخة من بعض فصولها في إحدى مدن فلسطين القديمة وهي (مجدو) الشهيرة في التوراة، ويرجع زمن هذه النسخة الصغيرة إلى حدود القرن الرابع عشر (ق. م) [....] [ملحمة جلجامش - طه باقر].

[شاید بهترین دلیل بر تأثیرگذاری عمیق و شگرف این حماسه بر تفکرات مردم تمدن‌های کهن، گستره‌ی وسیعی است که این حماسه‌ی دنیای کهن در آن منتشر شده است. در خصوص ساکنان عراق باستان، دست‌به‌دست شدن این حماسه فقط به مردم بخش‌های جنوبی و میانی عراق یعنی همان‌جایی که به نام سرزمین سومر و اکد معروف است، محدود نشد؛ بلکه به بخش شمالی یعنی سرزمین آشور نیز سرایت کرد. از هزاره‌ی دوم قبل از میلاد، زمان شکوفایی تمدن بابلی در دوران بابل باستان، نسخه‌های بسیاری از آن در شهرهای بزرگ عراق باستان یافت شده است. در خصوص سرزمین آشور طبق آخرین گزارش کاملی که به ما رسیده، متون حماسه در خزانه‌ی کتاب‌های پادشاه آشوری آشور بانی‌پال معروف یافت شده است. ... در مورد مراکز تمدن‌های کهن، پیش‌تر گفتیم که کاوشگران نسخه‌های زیادی از قسمت‌هایی از این متون را در مناطق دورافتاده‌ی همچون آناتولی، خاستگاه تمدن هیتی‌ها، پیدا کرده‌اند. برخی از این متون

به زبان بابلی کهن نگاشته شده است. همچنین ترجمه‌هایی از آن به زبان‌های هیتی و هوری نیز به دست آمده است. اخیراً در جریان کشفی هیجان‌انگیز، نسخه‌ای از برخی فصول حماسه در یکی از شهرهای فلسطین باستان به نام (مجدو) که در تورات نیز معروف است پیدا شده که تاریخ این نسخه‌ی کوچک به حدود قرن چهاردهم قبل از میلاد باز می‌گردد. [...](حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.)

هكذا تصف القصة الملحمية جلجامش في مطلعها وتُلخّص كل شيء عن جلجامش في أسطر قليلة هي بمثابة تعريف لشخصية جلجامش ومهمته:

قصه‌ی حماسی گیلگمش در مطلع خود، گیلگمش را به‌صورت زیر توصیف می‌کند و در مورد او همه‌چیز را خلاصه‌وار در چند سطر کوتاه بیان می‌دارد که به‌مثابه شناساندن شخصیت و وظیفه‌ی گیلگمش می‌باشد:

« اللوح الأول:

هو الذي رأى كل شيء فغني بذكره يا بلادي،  
وهو الذي خبر جميع الأشياء وأفاد من عبرها،  
وهو الحكيم العارف بكل شيء،  
لقد أبصر الأسرار وعرف الخفايا المكتومة،  
وجاء بأنباء الأيام مما قبل الطوفان،  
لقد أوغل في الأسفار البعيدة حتى حل به الضنى والتعب،  
فنقش في نصب الحجر كل ما عاناه وما خبره.»

«لوح اول:

او کسی است که همه چیز را دید؛ پس ای سرزمین من، با یاد او آواز سر ده!

او کسی است که از هر چیز خبر داشت و از عبرت‌هایش بهره‌مند شد،  
و او حکیم و عارف به هر چیزی است،  
رازها را دید و باطن‌های پنهان را شناخت،  
و اخبار روزهای پیش از طوفان بزرگ را آورد،  
راه درازی به دوردستها سفر کرد تا رنج‌ها و سختی‌ها بر او فرود آمد،  
همه‌ی رنج‌ها و خبرهایش را در سنگ نقش کرد».

واضح أنّ النص يصف شخصاً عالماً (رأى كل شيء ..... الذي خبر جميع الأشياء ..... الحكيم العارف ..... أبصر الأسرار وعرف الخفايا المكتومة)، ومُعَلِّماً مهمّاً جاء بعلم مهمّة وسينقشها بحيث إنها ستبقى بين الناس (فنقش في نصب الحجر كل ما عاناه وما خبره).

روشن است که این متن، فردی عالم را توصیف می‌کند که (همه‌چیز را دید... همه‌چیز را دریافت... حکیم دانا... رازها را دید و باطن‌های پنهان را شناخت) و یا آموزگار مهمی است که علوم بااهمیتی را همراه خود آورده و آن‌ها را به‌گونه‌ای نقش خواهد کرد که بین مردم باقی بماند، (همه‌ی رنج‌ها و خبرهایش را در سنگ نقش کرد).

ولو رجعنا للنص الديني الوارد في المهدي نجد الإمام الصادق (ع) يقول:  
(العلم سبعة وعشرون حرفاً، فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس، وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً)

اگر به متن دینی وارد شده دربارهی مهدی مراجعه کنیم درمی یابیم که امام صادق ع می فرماید: (علم بیست وهفت حرف است و همهی آنچه پیامبران آورده اند تنها دو حرف است و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نمی شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد و آن را بین مردم نشر می دهد و آن دو حرف را نیز ضمیمه می کند و بیست وهفت حرف را منتشر می سازد). ([۲۹]) (بحار الأنوار- مجلسی: ج ۵۲، ص ۳۳۶).

\*\*\*

[25]. إن هذه الأم المقدسة في النصوص السومرية ذكرت في نصوص الأديان اللاحقة، وهي ترتبط بالمنقذ المنتظر أيضاً:

جلجامش المنتظر (ابن ننسونا، الأم الباكية على دموزي)، المحارب العتيد والراعي الموعود، لدى السومريين.

المخلص المنتظر (ابن المرأة المتسريلة بالشمس والقمر)، العتيد والراعي الموعود لجميع الأمم بعضاً من حديد لدى المسيحيين:

«1 وظهرت آية عظيمة في السماء امرأة متسريلة بالشمس والقمر تحت رجليها وعلى رأسها إكليل من اثني عشر كوكباً. 2 وهي حبلى تصرخ متمخضة ومتوجعة لتلد ... 5 فولدت ابناً ذكراً عتيداً أن يرعى جميع الأمم بعضاً من حديد ... 11 وهم غلبوه بدم الخروف وبكلمة شهادتهم ولم يحبوا حياتهم حتى الموت 12 من أجل هذا افرحي أيتها السماوات والساكنون فيها ويل لساكني الأرض والبحر لأن إبليس نزل إليكم وبه غضب عظيم علماً أن له زماناً قليلاً 13 ولما رأى التنين أنه طرح إلى الأرض اضطهد المرأة التي ولدت الابن الذكر ... 17 فغضب التنين على المرأة وذهب ليصنع حرباً مع باقي نسلها الذين يحفظون وصايا الله ...» رؤيا يوحنا- الأصحاح 12.

وإذا كان لدى جلجامش ذبيح ينوح عليه السومريون (أي دموزي)، فسنرى لدى المخلص بنظر المسيحيين خروف مذبح يطلب بدمه، بل يعرف المؤمنون بالتوراة حتى مكانه (لأنَّ لِّلسَيِّدِ رَبِّ الْجُنُودِ ذَبِيحَةٌ فِي أَرْضِ الشِّمَالِ عِنْدَ نَهْرِ الْفُرَاتِ) سفر أرميا اصحاح: 46. كما أنَّ عشتار (الدنيا) وأهلها الذين آذوا منتظر السومريين لرفضه السجود لها، يقابله التنين (الشّر الذي يرمز للدنيا وأهلها) الذي يؤذي منتظر المسيحيين لذات السبب.

وإذ توضّح في (المرسی الرابع) مَنْ يكون (دموزي) الذي ناح عليه السومريون قبل آلاف السنين، وعرفنا أيضاً أنَّ فاطمة عليها السلام بكت ابنها الذبيح العطشان، نعرف أنَّ

المنتظر الموعود هو (المهدي) من ولدها. لذا كانت إحدى معالم التعريف به لدى المسلمين: أنه (ابن فاطمة)؛ وسببه بات واضحاً الآن، فإن ذلك مُبين من قبل الأنبياء لأقوامهم منذ القرون الأولى، ولذا ورد: (هي الصديقة الكبرى، وعلى معرفتها دارت القرون الأولى) مجمع النورين: ص34. وعن ابنها المهدي قال رسول الله: (المهدي من عترتي من ولد فاطمة) غيبة الطوسي: ص188، سنن ابن ماجه: ج2 ص1368. وسببه ليس فقط بيان نسبه الشريف للمسلمين، بل لتأكيد أنه تعريف إلهي، به عرفته البشرية منذ أيامها الأولى، وأن المنتظر الموعود واحد ووصفه واحد.

أما كيف تكون فاطمة عليها السلام هي نفسها المرأة المتسرّبة، فيمكن مراجعة [كتاب الحواري الثالث عشر - السيد أحمد الحسن: ص18، تعليق علاء السالم].

[٢٥] - اين زن مقدس موجود در متون سومری، در ادیان پس از آن نیز ذکر شده است و او به

رهایي بخش منتظر نیز مربوط می‌شود:

گیلگمش منتظر (فرزند نانسونا، مادر گریان بر دموزی)، جنگجوی آماده و حامی وعده داده شده نزد سومریان.

منجی منتظر (فرزند زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پاهایش است)، تنومند و حامی وعده داده شده به تمامی امتهای با عصای آهین از نظر مسیحیان:

(1 و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، 2 در حالی که آبستن است، از درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد. ... 5 پس فرزند نرینه‌ای را زایید که همی امتهای زمین را به عصای آهین حکمرانی خواهد کرد؛ ... 11 و ایشان به وساطت خون برّه و کلمه‌ی شهادتشان بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند تا اینکه بمیرند. 12 از این رو، ای آسمانها و ساکنان آنها شاد باشید؛ وای بر ساکنان زمین و دریا، زیرا که ابلیس با خشمی عظیم به نزد شما فرود آمده است، چون میدانند که زمانی اندک دارد. 13 و چون ازدها دید که بر زمین افکنده شده، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد. ... 17 ازدها بر زن غضب نمود، رفت تا با باقی‌ماندگان نسل او، کسانی که وصایای خداوند را حفظ می‌کردند و حاملین آن بودند، جنگ کند...). مکاشفات یوحنا - اصحاح 12.

و اگر برای گیلگمش، سربریدای (یعنی دموزی) بود که سومریان برایش گریه و زاری می‌کردند، خواهیم دید که در خصوص منجی از نظر مسیحیان، برّه‌ی سربریدای خونش را طلب می‌کند و حتی مؤمنان به تورات از مکانش نیز مطلع هستند: (زیرا برای سید پروردگار سپاهیان سربریده در سرزمین شمالی نهر فرات) سفر ارمیا: اصحاح 46. همان‌گونه که ایشتر (دنیا) و دوستدارانش، کسانی که منتظران سومری را به خاطر سجده نگذاردن برای دنیا آزار دادند، ازدها (شری که به دنیا و اهلس اشاره دارد) یعنی کسی منتظران مسیحی را به همین دلیل آزار می‌دهد، با او به مقابله بر خواهد خاست.

حال که در توقفگاه چهارم روشن شد دموزی که سومریان هزاران سال پیش بر او مویه می‌کردند، کیست و همچنین دانستیم فاطمه ع بر سربریده‌ی تشنه‌ی زاری نمود، خواهیم دانست که منتظر وعده داده شده همان مهدی از فرزندانش می‌باشد؛ بنابراین یکی از نشانه‌های شناخت او برای مسلمانان این است که ایشان فرزند فاطمه ع است و علت آن اکنون کاملاً روشن می‌باشد. این موضوع از سوی

پیامبران به اقوامشان در قرن‌های پیشین بیان شده و از همین رو چنین روایت شده است: (او صدیقه‌ی کبری است و بر شناخت او قرن‌ها گذشته است). مجمع النورین: ص ۳۴. رسول خدا ع فرمود: (مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است) غیبت طوسی: ص 188؛ سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۸ و علت آن فقط بیان نسب شریف ایشان برای مسلمانان نیست، بلکه تأکیدی است بر اینکه شناخت او الهی است؛ به‌وسیله‌ی آن بشریت از همان روزهای ابتدایی او را شناخت و اینکه منتظر وعده داده شده یکی است و توصیف او نیز یگانه است. اما چگونه فاطمه ع همان زنی می‌باشد که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پاهایش است؟ می‌توانید به کتاب (حواری سیزدهم - سید احمد الحسن ع، ص 18 با تعلیق علاء سالم) مراجعه نمایید.

**[26].** كما رأينا ذلك في النص السومري الذي بين حال أيوب النبي (ع) قبل مجيئه بوقت طويل، انظر: المرسي الثالث المتقدم.

[۲۶]- همان‌طور که چنین چیزی را در متن سومری که وضعیت ایوب نبی ع را مدتها پیش از آمدنش بیان می‌کند، مشاهده کردیم. مراجعه کنید به توقفگاه سوم.

**[27].** ولأجل تأكيد الربط بين موعود السومريين (جلجامش) وبين موعود المسلمين (المهدي المنتظر) ورد:

وهب بن جميع عن أبي عبد الله (ع) قال: (سألته عن إبليس وقوله: "قال رب فأنظرنني إلى يوم يبعثون" \* قال فإنك من المنظرين \* إلى يوم الوقت المعلوم" أي يوم هو؟ قال: يا وهب أتحسب أنه يوم يبعث الله الناس؟ لا، ولكن الله عز وجل أنظره إلى يوم يبعث الله قائمنا فيأخذ بناصيته فيضرب عنقه فذلك اليوم هو الوقت المعلوم) بحار الأنوار: ج 60 ص 221.

[۲۷] - و برای تأکید بر پیوند بین موعود سومریان (گیلگمش) و موعود مسلمانان (مهدی منتظر) آمده است:

وهب بن جميع از اباعبدالله ع روایت می‌کند: از ایشان در مورد ابلیس و سخنش ﴿گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که دوباره زنده می‌شوند مهلت ده \* گفت: تو در شمار مهلت‌یافتگانی \* تا آن روزی که وقتش معلوم است﴾ منظور کدام روز است؟ فرمود: (ای وهب، آیا خیال کردی منظور روزی است که خداوند مردم را برمی‌انگیزاند؟ نه، منظور خداوند عزوجل آن روزی است که خداوند قائم ما را برمی‌انگیزاند. آن حضرت پیشانی او را می‌گیرد و وی را گردن می‌زند. این همان روز معلوم می‌باشد). بحار الأنوار: ج 60 ص 221.

**[28].** ونظير هذا المثل الإسلامي، مثل يتعلق بالمسيحيين، إذ تم إسقاط اسم (يهوذا) المذكور في إنجيل يهوذا الذي تم اكتشافه أخيراً في مصر على يهوذا الاسخريوطي

الخائن، في حين كان يكفيهم الوصف الذي ذكر له في اعتباره شخصية أُخرى. ولعرفة مَنْ يكون يمكن قراءة كتاب (الحواري الثالث عشر) للسيد أحمد الحسن، أحد إصدارات أنصار الامام المهدي (ع).

[٢٨] - نظير این مثال اسلامی، مثال دیگری است که به مسیحیان مربوط می‌شود. در مورد حذف یا از قلم انداختن نام (یهودای) ذکر شده در انجیل؛ یهودایی که به‌تازگی در مصر در مورد یهودای اسخریوطی خائن کشف شد؛ در حالی که توصیفی که برای او گفته شده برای اینکه بر شخصیت دیگری منطبق می‌باشد، ایشان را کفایت می‌کند. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب (حواری سیزدهم) سید احمد الحسن ع از انتشارات انصار امام مهدی ع مراجعه نمایید.

[29]. وعن الحسين (ع) عن أبيه عن رسول الله وهو يذكر المهدي (ع): (.. وله كنوز لا ذهب ولا فضة إلا خيول مطهمة ورجال مسومة، يجمع الله تعالى له من أقاصي البلاد على عدة أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، معه صحيفة مختومة فيها عدد أصحابه بأسمائهم وأنسائهم وبلدانهم وطبائعهم وحلاهم وكناهم كدادون مجدون في طاعته. فقال له أبي: وما دلائله وعلاماته يا رسول الله؟ قال: له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم ..) عيون أخبار الرضا (ع): ج 1 ص 64.

[٢٩]- از امام حسین ع از پدرش از رسول خدا ص در حالی که مهدی ع را یاد می‌فرمود روایت شده است که فرمود: (... و او گنجی دارد که نه از طلاست و نه از نقره، بلکه اسب‌هایی هستند زیبارو و مردانی نشان‌دار. خداوند متعال برایش از دورترین شهرها افرادی به شمار جنگ بدر که سیصد و سیزده نفر بودند گرد می‌آورد. او صحیفه‌ای مَهر شده دارد که در آن تعداد یارانش با نام، نَسَب، سرزمین، خلق‌و‌خو، چهره و کنیه‌شان که بسیار در طاعتش حریص‌اند، ثبت شده است). پدرم به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا، دلایل و نشانه‌های او چیست؟ فرمود: (او با خود علمی دارد که وقتی زمان خروجش فرا رسد، آن علم را منتشر می‌سازد...). عيون اخبار الرضا ع: ج 1 ص 64.